

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: راب ویلکی
فرستنده: عثمان حیدری
۰۵ نومبر ۲۰۲۰

ترمپ، فاشیسم و متافزیک دموکراسی



بار دیگر این پرسش مطرح شده است که آیا رئیس‌جمهور ترمپ فاشیست است یا نه. این پرسش به این دلایل باز مطرح شده است: نظر به صف‌آرایی نیروهای فدرال در شهرهای ایالات متحده؛ تلاش‌های وی جهت قطع سرمایه‌گذاری و فُشل کردن اداره پست ایالات متحده و بی‌اعتبار ساختن رأی پستی؛ دادوَقال‌های او در راستای مجرم جلوه دادن معترضان؛ تجلیل او از حملات فزیک به روزنامه‌نگاران؛ سر باز زدن او از محکوم کردن برتری‌طلبان [نژادی]؛ و مخابره این پیام که شاید در صورت شکست در انتخابات دولت را تحویل ندهد.

نوام چامسکی در مصاحبه‌ای با رسانه اینک دموکراسی! گفت که گرچه ترمپ «اقتدارگرا» است، اما فاشیست نیست و اگر چنین عنوانی را به او اطلاق کنیم زیادی به او لطف کرده‌ایم. استدلال چامسکی این است که فاشیسم «مبتنی بر این اصل است که دولت قدرتمند تحت رهبری رهبر و حزب حاکم باید اساساً همه‌چیز را کنترل کند ... از جمله مجتمع‌های تجاری را». او گفت که ایالات متحده تحت لوای ترمپ «تقریباً به عکس است ... این مجتمع‌های تجاری‌اند که حکومت را کنترل می‌کنند».

چامسکی تحلیلی سیاسی، نه طبقاتی، از فاشیسم ارائه کرده است و نسبت به جایگاه ایالات متحده در مقام عمده‌ترین دولت سرمایه‌دارانه امپریالیستی در بحران ناآگاه است. در مقابل، قرائت تاریخی و ماتریالیستی تروتسکی از فاشیسم

بسیار مفیدتر است برای پرداختن به این پرسش که آیا ترمپسیسم فاشیست است یا نه. بر پایه قرائت تروتسکی، «فاشیسم» واکنشی سیاسی نیست که کنترل تجارت‌های بزرگ را قبضه می‌کند، چیزی که اساساً آن را به‌مثابه فرمی سیاسی خارج از سرمایه‌داری قرار می‌دهد. بلکه، «عبارت است از تداوم سرمایه‌داری، کوششی برای استمرار بخشیدن به وجود سرمایه‌داری از طریق سبعانه‌ترین و حیوانی‌ترین اقدامات». (آخرین مقاله تروتسکی)

همان‌گونه که تروتسکی راجع به فاشیسم می‌نویسد، «ساده‌لوحان فکر می‌کنند منصب پادشاهی در فره، شل پوست خز و تاج پادشاه، در گوشت و استخوان او وجود دارد. در واقع، منصب پادشاهی چیزی نیست جز ارتباط متقابل بین آدم‌ها. پادشاه پادشاه است چون منافع و قضاوت‌های میلیون‌ها نفر در شخص او بازتاب یافته است» (ناسیونال‌سوسیالیسم چیست؟) به عبارت دیگر، روبنا – فارغ از شکل‌های گوناگونی که به خود می‌گیرد – اساساً توسط زیربنا تعیین می‌یابد. در مورد ترمپ، او تضادهای سرمایه‌داری امریکائی را به بیان درمی‌آورد، تضادهائی که به‌رغم افزایش ثروت انباشته توده‌ها، در دوره طولانی از نزول نرخ‌های سود گیر افتاده است (مایکل رابرتس، «نرخ سود ایالات متحده پیش از کووید).

فاشیسم افراطی‌ترین شکل «دولت قوی» است که وقتی ابزارهای عادی «دموکراتیک» در جهت استثمار کارگران در بحران قرار می‌گیرند و وقتی نیاز است کارگران مجبور شوند تا «تعدیلات» اجتماعاً مخرب «بازار» – که اقتضای سلطه سرمایه است – را بپذیرند، سرمایه‌داران بدان رجعت می‌کنند. همان‌گونه که دانیل گوتترین نوشته است، در حالی که دموکراسی بورژوائی «همچون نوعی سوپاپ اطمینان عمل می‌کند و جلو برخوردهای خشونت‌بار بین حاکمان و محکومان را می‌گیرد»، در زمانه بحران‌های اقتصادی «بورژوازی دموکراسی سنتی خود را دور می‌اندازد و به آن‌قسم «دولت قوی» روی می‌آورد که خود به‌تنهایی قادر است مردم را از هرگونه وسیله دفاعی خلع کند، دستشان را ببندد و چه بهتر که جیب‌هایشان را هم خالی کند» (گوتترین، فاشیسم و تجارت بزرگ، صص ۲۷-۲۹). به این منظور، عناصر بورژوائی می‌کوشند خشم خرده‌بورژوازی – صاحبان کسب‌وکارهای کوچک، مدیران، پیمانکاران مستقل و غیره – را مهار کنند، خرده‌بورژوازی که وقتی بحران اقتصادی احساس خطر می‌کند که دارد به رده طبقه کارگر سقوط می‌کند، هر شکلی از تشبث جستن به حقوق را کنار می‌گذارد و آن‌گونه که مارکس گفته است، «با خشک‌مغزی تمام» برای «نجات مالکیت» مبارزه می‌کند (مارکس، نبردهای طبقاتی در فرانسه).

در نتیجه، برآمدن ترمپ و توانش «دور انداختن» دموکراسی که امروز در ایالات متحده وجود دارد، از یک سو، نتیجه سیاست‌گذاری‌هایی است در راستای مدیریت نرخ نزولی سود؛ سیاست‌هایی که آشکارا مخربند و این مسأله را حتی گزارش ملل متحد در سال ۲۰۱۸ هم تأیید کرده است که بنا بر آن، نه تنها ایالات متحده «بالاترین نرخ نابرابری درآمد در میان کشورهای غربی» را دارد، بلکه همچنین دستوربرنامه ترمپ هم «عامدانه طوری تدوین شده است که پوشش‌های بنیادین را از روی فقیرترین اقشار بردارد و کسانی که شاغل نیستند را تنبیه کند و حتی اساسی‌ترین مسائل مربوط به سلامت را هم به چیزی در راستای سودآوری بدل سازد، نه یک حق شهروندی» (گزارش ناظر ویژه).

از سوی دیگر، ایالات متحده همچنین شاهد واضح‌ترین سقوط به اصطلاح طبقات «متوسط» بوده است، و این هم به‌خاطر فشارهای اقتصادی جهانی‌سازی و پیشرفت‌های فناورانه در بخش‌های خدماتی و مدیریتی بوده است. در نتیجه، «یک‌پنجم اعضای طبقه متوسط در سال ۱۹۷۹ دیگر طبقه متوسطی نیستند و خیلی‌هاشان به بخش‌هایی پائین‌تر رفته‌اند»؛ این را بر اساس حرف‌های برانکو میلانوویچ، اقتصاددان سابق بانک جهانی، می‌گویم (نابرابری جهانی، ص ۱۹۵). این شرایط مادی میل ترمپ به خرده‌بورژوازی که به‌نحوی فراینده از جایگاه خود بیرون می‌رود را توضیح می‌دهد؛

خردمبورژوازی که از فرط استیصال به هر چیزی چنگ می‌زند. چنین وضعیتی این امکان را در اختیار ترمپ قرار می‌دهد تا از نبرد خویش علیه دموکراسی و علیه طبقه کارگر، خردمبورژوازی را هدایت کند.

در این بستر، تلاش‌های چپ‌ها در راستای کوچک شمردن اهمیت تاریخی ترمپ و ترمپسم – این که او صرفاً یک دیکتاتور «پوشالی» یا «عروسک خیمه‌شب‌بازی» روسیه است؛ آن‌طور که دموکرات‌ها ادعا می‌کنند – در خدمت ابقای متافزیک دموکراسی است، متافزیک که در آن ترمپ، در قیاس با آرمان کانتی امریکای فی‌نفسه – همچون انحرافی در آن ظهور کرده است. برای نمونه، در مورد روسیه، معاون امنیت ملی ایالات متحده در گزارش جنوری ۲۰۱۷ خود در خصوص مداخله روسیه در انتخابات ۲۰۱۶ به این نتیجه رسید که رسانه‌های روسیه نفرت نژادی و طبقاتی را با خبررسانی در خصوص وجود نابرابری طبقاتی و نژادی در ایالات متحده تقویت و تحریک می‌کنند و، به این طریق، «اعتماد ناظران به روندهای دموکراتیک ایالات متحده را تضعیف می‌کنند» (ارزیابی فعالیت‌های روسیه و اهداف روسیه در انتخابات اخیر ایالات متحده). اگر تاریخ مداخلات ایالات متحده در مسائل سیاسی را در سرتاسر جهان کنار بگذاریم، آیا این بدین‌معناست که سرمایه‌داران روسی حامی پوتین به چرخش سیاست‌های امریکائی به سمت راست بی‌اعتناوند و چه‌بسا به ایشان یاری هم برسانند؟ خیر، اما مسخره است فکر کنیم که روسیه – که مطابق با آمار بانک جهانی تولید ناخالص داخلی کمتری از ایتالیا، یونان و پرتغال دارد – به هر شکلی به پیامدهای سیاسی بزرگترین اقتصاد امپریالیستی جهان تعیین می‌بخشد. بخش‌های درحال‌رقابت طبقه حاکم ایالات متحده، چه روسیه را «متحد» بینگارند چه «دشمن»، باز این یک‌جور جدال درون‌خانوادگی است راجع به این که چطور منافع سرمایه‌داری ایالات متحده را، خصوصاً علیه چین، پیشینه کنیم. در حالی که استیو بنن، مشاور سابق ترمپ، در خشم‌وهیاهوی مایکل وولف آشکار ساخت که «رکن اصلی ترمپ چین است»، نماینده دموکرات، آدام شیف، پاسخ داده است که «بهرغم این همه حرف‌وسخن راجع به نیاز به «بی‌رحمی علیه چین»، کابینه ترمپ به‌حدّ کافی چین را «نه تنها تهدیدی نظامی، بلکه حتی تهدیدی اقتصادی، تهدیدی فناورانه، تهدیدی بهداشتی و تهدیدی ضدامنیتی» قلمداد نکرده است (بخش امنیت ایالات متحده آماده مصاف با تهدید چین نیست). نکته اینجاست که ترمپ و پوتین، به‌نحوی فرصت‌طلبانه، در نحوه مواجهه با مبارزات چندقطبی در میان اتحادیه اروپا، ایالات متحده و چین هم‌راستا شده‌اند؛ اما نه به این دلیل که ترمپ عروسک خیمه‌شب‌بازی روسیه است، بلکه به این دلیل که ترمپ و پوتین منافع ستراتیژیک مشترکی دارند.

ادعای چامسکی مبنی بر این که ترمپ واجد یک‌جور ایدئولوژی فاشیستی «منسجم» نیست هم تفاوت چندانی با فاشیسم «سنتی» ندارد. همان‌طور که تروتسکی راجع به هیتلر گفته است:

"هیتلر در ابتدای کاروبار سیاسی‌اش صرفاً به‌خاطر خلق‌و‌خوی جذابش، صدای بسی بلندتر از دیگرانش و میان‌مایگی روشنفکرانه بسیار با‌اعتمادبه‌نفسش بارز شد. اگر عطش توهین‌آمیز سربازان به کین‌جوئی را کنار بگذاریم، او هیچ برنامه حاضر و آماده‌ای به جنبش ارائه نداد ... در کشور کلی آدم بدبخت و بیچاره بود با کلی درد و زخم. آن‌ها می‌خواستند با مشت بر روی میز بکوبند. هیتلر بهتر از هر کس دیگری می‌توانست این کار را انجام دهد."

(ناسیونال‌سوسیالیسم چیست؟)

ترمپسم، مانند فاشیسم، مستلزم انسجام درونی نیست، زیرا مسأله تداوم بخشیدن به توهم «حاکمیت عقلانی» نیست، بلکه مسأله عبارت است از ترجمه تضادهای طبقاتی به نمایش سبعانه قدرت طبقه حاکم. همان‌طور که تروتسکی می‌نویسد، «مأموریت تاریخی دیکتاتوری فاشیستی» عبارت است از «تمرکز قهری تمام قواء و منابع مردم در جهت منافع امپریالیسم»؛ و این دقیقاً همان چیزی است که در گفته چامسکی در کنترل سپهر سیاسی توسط تجارت‌های بزرگ بازنمایانده شده است. همان‌طور که لنین توضیح می‌دهد:

"سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی خود، جامعه را درست به آستانه اجتماعی شدن کامل و همه‌جانبه تولید می‌رساند و می‌توان گفت که سرمایه‌داران را، خلاف اراده و مافی‌الضمیر آنان، به سوی یک نوع نظام اجتماعی تازه که گذرگاه میان آزادی کامل رقابت و اجتماعی شدن کامل است، می‌کشاند. تولید اجتماعی می‌شود، ولی تصاحب محصول آن خصوصی باقی می‌ماند. وسایل اجتماعی تولید در مالکیت خصوصی عده کمی از افراد باقی می‌ماند و در همان حال فشار معدودی انحصارگر بر بقیه اهالی صدمبار شدیدتر، محسوس‌تر و تحمل‌ناپذیرتر می‌شود." (امپریالیسم)

نتیجه تضاد بین نیروهای تولید و روابط تولید عبارت است از تهدید عیان فاشیسم به واداشتن مردم در جهت پذیرش قانون ارزش در هنگامه‌ای که دیگر این قانون، به‌نحوی فزاینده، با روابط اجتماعی تولید جهانی متناظر نیست. همان‌گونه که همه‌گیری کووید-۱۹ نشان داد، مواجهه گشتن با بحران جهانی مستلزم واکنشی اینترناسیونالیستی است که نیروی کار، منابع و ایده‌ها را، به‌نحوی اشتراکی، از سرتاسر جهان برگیرد و آن‌ها را در راستای برآورده کردن نیازهای همگان به کار بندد. باری، آنچه از سوی سرمایه دیدیم عبارت بود از بی‌توجهی سبعانه به حیات انسانی در این اعلان که «درمان نمی‌تواند بدتر از بیماری باشد»، نکته‌ای که حتی مورد پذیرش چپ «سوسیال‌دموکرات» هم بود و این را می‌توانید در مصاحبه دلسوزانه نشریه ژاکوبین با دانشمندانی نیز ببینید که امروز با دولت ترمپ همکاری می‌کنند تا راحلی برای «ایمنی همگانی» پیدا کنند تا اقتصاد سرمایه‌دارانه مسیر خود را پیش بگیرد (ما به رویکردی اساساً جدید به همه‌گیری نیاز داریم). آنچه ترمپ آن را به‌مثابه یک هستی‌شناسی جدید عرضه می‌کند – «همین است که هست» – فی‌الواقع یکی از آثار سرمایه‌داری است. «ناسیونالیسم واکسینی» ترمپ و بی‌توجهی او به علم، سلامت و رفاه اجتماعی صرفاً افراطی‌ترین نسخه منطق سرمایه‌دارانه است که در آن کشته‌شدن هزاران و شاید میلیون‌ها نفر بابت کووید-۱۹ اهمیت کمتری دارد از سرمایه‌گذاری در راستای انباشت از طریق استثمار نیروی کار کارگران، زیرا نرخ بازگشت هنوز به حد کافی بالا نیامده است.

استدلال چامسکی مبنی بر این که ترمپ فاشیست نیست، زیرا ترمپ نماینده «کنترول مجتمع‌های تجاری بر حکومت» است، بدین‌لحاظ، از حیث تاریخی هم غیردقیق است. همان‌طور که تروتسکی اشاره کرده است:

"فاشیسم آلمان، مانند فاشیسم ایتالیا، سوار بر کول خرده‌بورژوازی به قدرت رسید و به دژکوب سازمان‌های طبقه کارگر و نهادهای دموکراتیک بدل شد. اما فاشیسم در قدرت کمتر از هرچیز حکمرانی خرده‌بورژوازی است. به عکس، ظالمانه‌ترین دیکتاتوری سرمایه انحصاری است." (ناسیونال‌سوسیالیسم چیست؟)

خلاصه کلام این که همان‌طور که وظایف هیتلر او را به «گماشته سرمایه انحصاری بدل کرده بود»، ترمپ هم برجسته‌ترین و عیان‌ترین تجلی حملات دیرپای سرمایه‌داری به نه فقط «هنجارهای» فرهنگی دموکراسی بورژوائی – که محور اصلی تمرکز بسیاری از لیبرال‌هاست – است. بلکه، [همچنین] ترمپ نقطه اوج دهه‌ها حمله به اتحادیه‌ها و گسترش سخت‌به‌دست‌آمده حقوقی است که صدامت نتیجه باور قدسانی به آرمان‌های دموکراسی نیستند، بلکه نتیجه دهه‌ها مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داری‌اند. گرچه میل ترمپ به خرده‌بورژوازی با سخنان او مبنی بر محافظت از خانه‌های ایشان، بهداشت ایشان و حقوق بازنشستگی ایشان علیه خواسته‌های طبقه کارگر «ناسزاوار» است، اما هر آنچه ترمپ انجام داده است در راستای دفاع از بزرگترین سرمایه‌دارانی بوده است که افزایش ثروت خویش را محصول سیاست‌های او می‌پندارند.

وانگهی، این روایت که ترمپ به‌هرجهت نماینده رأی‌دهندگان کارگری خشمگین است در واقعیت طریقه‌ای است برای اعضای روشن‌اندیش طبقه حاکم تا منکر همدستی خویش با ترمپسم بشوند و ترمپسم را محصول جهل و عقب‌ماندگی کارگران جلوه دهند. اگر محدودیت‌های نگاه به درآمدها به‌منزله نشانگر جایگاه عینی طبقاتی را کنار بگذاریم، تحقیقات

حاکمی از آن است که اکثریت کسانی که زیر ۵۰ هزار دالر درآمد داشتند به هیلری کلینتن رأی داده‌اند. بیشترین طیف رأی‌دهندگان به ترمپ درآمدی بین ۵۰ هزار تا ۱۰۰ هزار دالر و حتی بیش از ۲۵۰ هزار دالر داشته‌اند – به عبارت دیگر، رأی ترمپ بیشتر از سوی رأی‌دهندگان خرده‌بورژوا و بورژوا بوده است (Exit Polls of the 2016 Presidential Elections).

کوبیدن مداوم علم و حقیقت توسط ترمپ و ترویج نژادپرستی و شیادی هم به همان میزان یادآور فاشیسم سنتی است. همان‌طور که تروتسکی می‌نویسد، «هرآنچه باید به عنوان پس‌مانده فرهنگ در جریان تکامل طبیعی جامعه از اندامواره ملّی حذف می‌شد، اکنون از حلقوم بیرون می‌جهد؛ جامعه سرمایه‌دار بربریت هضم‌نشده را در چنبر خود گرفته است». تروتسکی، در بندی مفصل، این مسأله را توصیف می‌کند که فاشیسم چطور به «عقلانیت‌ستیزی» خرده‌بورژوازی دامن می‌زند:

"فاشیسم ژرفاهای جامعه را به سوی سیاست گشوده است. امروز نه تنها در کلبه‌های دهقانی بلکه در آسمان‌خراش‌های شهری، سده‌های دهم یا سیزدهم دوشادوش سده بیستم به زندگی ادامه می‌دهند. صدها میلیون نفر از انرژی الکتریسته استفاده می‌کنند و همچنان به قدرت جادویی طالع‌بینی و نشانه‌ها باور دارند. پاپ رمنشین از رادیو درباره تبدیل معجزه‌آسای آب به شراب حرف می‌زند. ستاره‌های سینما واسطه احضار روح می‌شوند. هوانوردان که هدایت دستگاه‌های غول‌آسای زاده نبوغ بشر را بر عهده دارند، روی لباس‌هایشان چشم‌زخم می‌بندند. چه گنجینه‌هایی از تیرگی، جهل و وحشیگری اندوخته‌اند! نومیدی آن‌ها را از پا انداخته و فاشیسم بیرق خود را به دست اینان داده است." (ناسیونال سوسیالیسم چیست؟)

فقدان بینشی منسجم و پذیرش تفکر رازآمیز نه تنها مانع رشد فاشیسم نیست که اتفاقاً به نفع آن هم است. تروتسکی توضیح می‌دهد که «بی‌شکلی سانتی‌مانتال، غیاب اندیشه منظم، جهل به همراه فضل‌فروشی زننده – همه این معایب به حُسن بدل شد». آنچه مورد خواست پایگاه خرده‌بورژوازی فاشیسم است نه انسجام فکری بلکه مقهور کردن کارگران است – هم‌آنانی که در تخیل فاشیستی به دیگری مطلق بدل می‌شوند (مهاجران، یهودی‌ها، مسلمانان، سیاهان، امریکای لاتینی‌ها). این خرده‌بورژوازی است که در مواجهه با ورشکستگی ناشی از تعطیلی‌ها علیه ماسک و فاصله‌گذاری اجتماعی می‌شورد و درباره ویروس پرتوپلا می‌گوید و خواهان آن است که کارگران، با قمار کردن بر سر زندگی خویش، بدون هیچ پوشش و حمایتی به کار برگردند ... خرده‌بورژواهایی که ضجه و اعتراضشان در خدمت سرمایه بزرگ و میلیشیای دست‌راستی است که مورد حمایتشان است (گروه‌های دست‌راستی پشت موج‌های اعتراضی‌اند). بر اساس حرف تروتسکی، «خرده‌بورژوازی ناتوان در محضر سرمایه بزرگ برای به دست آوردن دوباره منزلت اجتماعی‌اش از راه ویران کردن کارگران به آینده امید داشت» و به این ترتیب خواستار اقتدار بیشتری است که بالاتر است از ماده و تاریخ، اقتداری که از رقابت، تورم، بحران و متوقف شدن مزایده جلوگیری کند. در ذهن او آرمان‌گرایی ملّی به مثابه سرچشمه الهام قهرمانانه، با تکامل [داروینیستی]، با اندیشه ماتریالیستی و عقل‌گرایی سده‌های بیستم، نوزدهم و هجدهم تضاد دارد. ملت نزد هیتلر سایه اسطوره‌شناسانه‌ای از خود خرده‌بورژوازی و سرسام رقت‌بار رایش هزارساله است." (ناسیونال سوسیالیسم چیست؟)

ترمیسم نمایانگر عدم انسجام مادی و بی‌توانی خرده‌بورژوازی‌ای است که به سبب تضادهای اقتصادی به سمت پرولتاریا حرکت کرده است – خرده‌بورژوازی که از حملات خویش به فقیرترین و سرکوب‌شده‌ترین اعضای طبقه کارگر لذت می‌برد، از حذف تمامی موانع پیش روی انباشت سرمایه به سود ثروتمندترین اعضای جامعه سرخوش است، حال آن که این ثروتمندان به محض این که بحران اقتصادی سر باز کند، برای تصاحب مایملک خرده‌بورژوازی خیز

برمی‌دارند. تا اینجا، ترمپ تقریباً منحصرأ بر نیروهای سرکوبگر دولت برای پیشبرد دستوربرنامه‌های خویش متکی بوده است. اما نشانه خطرناک شدت‌گیری در طی نخستین مناظره ریاست‌جمهوری روی نمود، آنگاه که ترمپ به گروه‌های شبه‌نظامی و برتری‌طلبان سفیدپوست اعلام کرد که «عقب بایستند، ولی گوش‌به‌زنگ باشند»، زیرا «بالاخره کسی باید به حساب آنتی‌فا و چپ برسد». او همچنین حامیان‌اش را تشویق کرد تا «به حوزه‌های رأی‌گیری بروند و به دقت نگاه کنند» و حتی به وزارت دادگستری هم ایراد گرفت که چرا مخالفان‌اش را دستگیر نمی‌کند. همان‌طور که تروتسکی نوشته است، «در آن هنگام که پولیس «عادی» و ابتکارات نظامی دیکتاتوری بورژوائی، همراه با نمایش‌های پارلمانی‌اش، دیگر از پس نگاه داشتن توازن جامعه برنمایند – آنگاه نوبت رژیم فاشیستی می‌رسد» (دموکراسی و فاشیسم).

سرمایه‌داری ایالات متحده پیش از این که وارد بحران‌های دوگانه همه‌گیری «یکبار در صد سال» و فروپاشی اقتصادی «یکبار در صد سال» متعاقب آن بشود، دچار رکود شده بود. این سقوط – همراه با احتمال تعداد قابل‌توجهی، مرگ، اخراج، از دست دادن شغل و یک حکومت ملی عملاً کژکارکرد – از بحرانی جدی در عملکرد جامعه ایالات متحده حکایت می‌کرد. همان‌طور که تروتسکی استدلال کرده است، توانائی فاشیست‌ها در به‌دست‌گرفتن کنترل اوضاع، بازتابنده وهله‌ای در مبارزه طبقاتی است که در آن «طبقه کارگر ضعف بی‌اندازه‌ای در به‌دست‌گرفتن سرنوشت جامعه از خویش نشان می‌دهد» (فاشیسم چیست و چگونه باید با آن مبارزه کرد). حتی هرچه هم که امکان انتخاب دوباره کارزار ترمپ تضعیف می‌شود، این شرایط باز هم جامعه را به سوی پذیرش فاشیسم ترمپ، با آغوش باز، سوق می‌دهد.

اگر این‌طور است، این بدان‌خاطر است که طبقه کارگر در این وهله بحران حاد، پس از دهه‌ها حمله به اتحادیه‌ها، حمله به پوشش‌ها و بیمه‌های کارگران، حمله به اقدامات «دولت‌رفا» و نیز – در همدستی با جناح راست – رأی دادن به راست‌ها، آماده کسب قدرت نیست. این همدستی طبقه کارگر با راست‌ها همراه بوده است با چپی که هر چه از دستش بر می‌آمده در راستای خدمت به جمهوری‌خواهان انجام داده است، زیرا با به‌حاشیه‌راندن نقد طبقاتی، عملاً در خدمت سرمایه انحصاری بوده است – از جمله، چامسکی که مانند دیگر چپ‌های آتلانتیک شمالی از عوام‌گرایی عقل‌ستیزانه خویش دفاع کرده‌اند و گفته‌اند که تحلیل طبقاتی مارکس از سرمایه‌داری زیادی «انتزاعی» و «دشوار» است و به کار فهم واقعیات پیچیده سرمایه‌داری متأخر نمی‌آید و نیز این که مارکسیسم «کیشی غیرعقلانی» و «تمامیت‌خواهانه» است (فهم قدرت، صص ۲۲۶-۲۲۷). بدون به‌دیده‌آوردن پایه‌های طبقاتی ترمپ‌یسم، ما می‌مانیم و این روایت متناقض چامسکی که ترمپ‌یسم هم نماینده یک دیکتاتوری «پوشالی» است و هم نماد تحکیم و تثبیت حکومت تحت کنترل شرکت‌ها.

حقیقت آن است که حزب جمهوری‌خواه حزب سرمایه‌دارانه راست افراطی است و ترمپ هم نماینده فاشیستی‌ترین عناصر آن است. تاکتیک‌های نظامی‌گرایانه ترمپ در پرتلند و ارگون و نیز لفاظی اخیر وی در خصوص تهدید «آنارشیست‌ها» و «مارکسیست‌ها» تلاشی است برای ترساندن بورژوازی و خرده‌بورژوازی نسبت به این مسأله تا این که باور بیاورند که او، یعنی ترمپ، درست استوارترین سد بین ایشان و سوسیالیسم است – درست مانند چپ‌گرایانی چون چامسکی که این انتخابات را «مهم‌ترین انتخابات در تاریخ بشر» خوانده‌اند (نایاک در مصاحبه با نوام چامسکی). همان‌طور که ترمپ در یکی از سخنرانی‌های کارزار انتخاباتی خود به حامیان خرده‌بورژوازی‌اش گفت، «شما طبقه متوسط نیستید. شما طبقه فرادست هستید. شما نخبه‌اید ... چپ می‌خواهد از شر من خلاص شود و آنوقت به سراغ شما بیاید. قضیه خیلی ساده است» (سخنرانی در فری‌لند). اما همان‌گونه که چندین تحلیلگر به این مسأله اشاره کرده‌اند، بخشی از

مسأله ترمپ در انتخابات پیش رو این است که هر قدر هم ترمپ بایدن را عروسک خیمه‌شب‌بازیِ آنارشیست‌ها و مارکسیست‌ها جلوه دهد، باز بایدن آن‌قدرها که ترمپ «ترسناک» است «ترسناک» نیست. این بدان دلیل است که بایدن و دموکرات‌ها نمایندهٔ چهرهٔ آشنای هرروزهٔ سرمایه‌داری هستند و وعدهٔ ایشان به رأی‌دهندگان آن است که وضعیت امریکا را به دورهٔ اوباما «بازمی‌گردانند»، دورانی که در آن علی‌الظاهر بحران اجتماعی در کار نبود. حمایت از بازگشت به خشونت روزانه «عادی» و «معمول» استثمار سرمایه‌دارانه – میل واژگونهٔ وعدهٔ ترمپ در خصوص این که «امریکا را دوباره بزرگ و قوی خواهیم کرد» – همان چیزی است که از تفکر و اندیشهٔ «مترقی» در شصت‌و‌اندی‌سال انکار طبقه، نقد و نظریهٔ انقلابی باقی مانده است. اگرچه دموکرات‌ها پیروزی (احتمالی) بایدن بر ترمپ را «شکست تاریخی» ترمپسم جلوه خواهند داد، بایدن قادر نخواهد بود دموکراسی را از شر ترمپسم خلاص کند، چرا که ترمپ صرفاً بیان و تجلی فاشیستی سرمایه‌داری انحصاری است که «چهرهٔ انسانی» دموکراتیک آن از بین رفته است. حتی اگر ترمپسم در ماه نومبر با شکست ترمپ «به پایان برسد»، درسی که باید از آن بیاموزیم این نیست که ترمپسم واقعاً «فاشیستی» نبوده است. بلکه، درسی که باید از آن بیاموزیم آن است که تنها طبقهٔ کارگر مبارز و سازمان‌یافته می‌تواند با مهر پایان زدن بر روابط استثماري سرمایه‌دارانه‌ای که این بربریت فاشیستی را تولید کرده، جامعه را از این تهدید برهاند.

منبع:

<http://www.redcritique.org/WinterSpring2020/trumpfascismandthemetaphysicsofdemocracy.htm>